



نقدی بر کتاب ادبیات در مخاطره تودوروف و بحران ادبیات

دکتر حسن زختاره^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه بوعلی سینا،

همدان، ایران

(تاریخ دریافت: ۲۱ اسفندماه ۱۳۹۶؛ تاریخ پذیرش: ۲۶ فروردین ۱۳۹۷)

در دو دهه نخست سده بیست و یکم، برخی از اندیشمندان فرانسوی کتاب‌هایی پیرامون بحران ادبیات و پژوهش‌های ادبی در دوران هم‌روزگار نوشته‌اند. یکی از این نوشته‌ها جستار کوتاهی است با نام *ادبیات در مخاطره* به قلم تزوتان تودوروف که انتشارات فلاماریون آن را در سال ۲۰۰۷ چاپ کرده است. بن‌مایه اصلی این جستار که به بررسی کارکرد و جایگاه ادبیات از سده هجدهم به این سو می‌پردازد نوعی نگرانی است. نوشته پیش رو می‌کوشد تا افزون بر شناساندن این کتاب و دادن چکیده‌ای از بخش‌های مختلف آن، درستی داوریه‌ها و گزاره‌های نگارنده‌اش و همچنین کاستی‌هایش را کوتاه بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: تودوروف، ادبیات، بحران، پژوهش‌های ادبی.

¹E-mail: h.zokhtareh@basu.ac.ir

تروتان تودوروف (۲۰۱۷-۱۹۳۹)، نظریه‌پرداز ادبیات، منتقد، تاریخ‌نگار اندیشه‌ها و مدیر پژوهش مرکز ملی پژوهش‌های ملی (CNRS) فرانسه در سال ۲۰۰۷ در جستاری با نام *ادبیات در مخاطره (La Littérature en péril)*^۱ پرسشی بنیادین پیرامون جایگاه و کارکرد ادبیات در فرانسه هم‌روزگار مطرح می‌کند. همان‌گونه که از نام کتاب برمی‌آید، خاستگاه این نوشته گونه‌ای نگرانی است. این نوشته کوتاه ۹۶ صفحه دارد، در انتشارات فلاماریون، مجموعه کافه ولتر، به چاپ رسیده است و افزون بر پیش‌گفتار، شامل هفت بخش است: ادبیات فروکاسته به بی‌فایده‌گی، فراتر از مدرسه، پیدایش زیبایی‌شناسی نوین، زیبایی‌شناسی روشن‌گری، از رمانتیسیم تا پیش‌روها، ادبیات چه می‌تواند بکند؟ و گفت‌وگویی پایان‌ناپذیر.

پیش‌گفتار کتاب گونه‌ای زندگی‌نامه خودنویس است که می‌کوشد افزون بر نشان دادن رویارویی دو کشور بلغارستان و فرانسه در پهنه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و آفرینش هنری، گزینش تودوروف را در گستره پژوهش‌های ادبی، درست و پذیرفتنی جلوه دهد. پس از دوران کودکی که در دنیای واژگان و کتاب‌ها سپری گشت، تودوروف در سال ۱۹۵۶ وارد دانشگاه صوفیه شد تا برای برآوردن رویای کودکی‌اش که سخن گفتن در باب کتاب‌ها بود در رشته ادبیات درس بخواند. جهان‌بینی و مسلک کمونیستی در بلغارستان آن روزگار چیره و نظام سیاسی خواستار آن بود که آفرینش‌های هنری ابزاری باشد برای شناساندن و گسترش آموزه‌های مارکسیسم-لنینیسم. در پایان سال پنجم با مشکل بزرگی روبرو شد: چگونه می‌توان پایان‌نامه‌ای در باب ادبیات نوشت که اسیر ایدئولوژی حاکم نباشد؟ تودوروف پاسخ این پرسش را در صورت‌گرایی روس می‌یابد که بیش از همه به بررسی زبان‌شناختی و هستی‌شناختی ادبیات می‌پرداخت. بدین‌گونه، تودوروف مجبور می‌شود بررسی‌های سرشت‌شناختی (essentialiste) ادبیات را از بررسی‌های کارکردشناختی آن برتر بداند تا به آزادی دست یابد. به دیگر سخن، شناخت ویژگی‌ها و شکل‌های زبان‌شناختی و شگردهای ادبی جایگزین شناخت معنا و مفهوم یک نوشته ادبی می‌شود.

بخش دوم پیش‌گفتار از سال ۱۹۶۳، زمان ورود تودوروف به فرانسه، آغاز می‌شود و تا زمان نگارش کتاب تداوم می‌یابد. از دیدگاه تودوروف که به ممیزی روزمره در بلغارستان خو گرفته بود، فرانسه آن روزگار مهد آزادی بیان بود. ولی برنامه‌های درسی دانشگاه‌های فرانسه که بیشتر تاریخ‌محور و ملی‌گرایانه بودند او را که تشنه دانش در باب ادبیات بود نومید کردند. سرانجام، دیدارش با ژنت و بارت به او امکان داد تا در زمینه نظریه ادبیات به پژوهش و نگارش کتاب پردازد.^۲ کم‌کم در فرانسه آموخت که همواره ارزش‌ها و اندیشه‌های نوشته‌های ادبی اسیر یک ایدئولوژی از پیش تعیین شده نیستند و نیازی نیست آنها را نادیده گرفت. او به این باور رسید که ادبیات در کنار و در تراکنش با دیگر گفتمان‌ها پدیدار می‌شود و ویژگی‌های مشترکی با آنها دارد. بدین ترتیب، برای شناخت بهتر ادبیات به خواندن تاریخ اندیشه‌ها، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و فلسفه روی آورد. با پیدایش پیوند میان ادبیات و زندگی به پژوهش پیرامون پرسش جدیدی پرداخت: چگونه می‌توان از

^۱ محمدمهدی شجاعی این کتاب را در سال ۱۳۹۴ به فارسی برگردانده است.

^۲ کتاب *نظریه ادبیات* (۱۹۵۶) و فعالیت در مجله پوئتیک (Poétique) دستاورد آشنایی و همکاری او با ژنت هستند. بی‌گمان او یکی از نمایندگان بوطیقا یا نظریه ادبیات نوین در فرانسه به‌شمار می‌رفت. کتابی چون *ساختارگرایی چیست؟* (۱۹۶۸) گواه بر تلاش‌های تودوروف در این گستره است.

زندگی برای آفرینش زیبایی بهره گرفت؟ چنین پرسشی بر گستره ادبیات افزود، چه نوشته‌هایی چون خاطرات، زندگی‌نامه، سفرنامه، نامه‌ها، کتاب‌های تاریخی و غیره در آن جای گرفت و دیگر تنها آثاری که زاده خیال آفریننده خویش‌اند در این گستره نمی‌گنجید.

پس از عضویت در شورای ملی آموزش (۲۰۰۴-۱۹۹۴) دریافت که آموزش ادبیات در دبیرستان‌های فرانسه تنها به یادگیری تحلیل‌های ساختارگرایانه و انگاره‌هایی انتزاعی فروکاسته شده است. بررسی رویکردها جایگزین بررسی معنا، زیبایی و جهانی که متن ادبی برای هم‌سخنش ترسیم می‌کند شده است و هدف که همان رسیدن به معنای اثر است فراموش شده است. ادبیات به ابزاری برای یادگیری رویکردهای درون‌مان بدل گشته است. به باور تودوروف، دستاوردهای چنین رویکردهایی باید در خدمت شناخت بهتر ادبیات باشد نه اینکه خود به هدف بدل گردد. پرسش بنیادین این است: هدف از خواندن آثار ادبی شناختن یک روش است یا شناخت بهتر اثر برای شناختن بهتر جهان و خویش؟ شناخت ادبیات نمی‌تواند هدف باشد. از دیدگاه تودوروف، تنها خوانندگان غیرحرفه‌ای در دام مهلکه‌ای که خوانندگان حرفه‌ای در آن گرفتارند نیفتاده‌اند. او که در تمامی نوشته‌هایش پیش از دهه هفتاد در فرگشت و پیشرفت رویکردهای درون‌مان در برابر رویکردهای برون‌گرا نقش مهمی داشته است، پس از آگاهی از پیامدهای خطرناک و کاستی‌های رویکردهای درون، در این نوشته خود رویکرد درون‌مان را مکمل رویکرد برون‌گرا می‌داند. او نگرش تقلیل‌گرا به ادبیات را تنها از آن دبیرستان‌ها نمی‌داند و رد چنین نگرشی را نزد استادان دانشگاه‌ها، منتقدان ادبی، روزنامه‌نگاران و حتی برخی نویسندگان هم می‌یابد.

او بر این باور است که بسیاری از آثار هم‌روزگار به شیوه‌های گوناگون پیوند میان ادبیات و دنیای واقعی را نفی می‌کنند و برداشت فرمالیستی از ادبیات دارند. او می‌اندیشد که با وجود هم‌زیستی مسالمت‌آمیز ایدئولوژی‌های گوناگون در فرانسه پایان سده بیستم و آغاز سده بیست و یکم، سه نگرش به ادبیات که از هرگونه بازنمایی دوری می‌جویند بر دیگر برداشت‌ها برتری یافته‌اند: فرمالیسم، نیهیلیسم و خویشتن‌یگانه‌پنداری. تودوروف در سه بخش از کتاب خود (پیدایش زیبایی‌شناسی نوین، زیبایی‌شناسی روشن‌گری، از رمانتیسم تا پیش‌روها) می‌کوشد به واکاوی و موشکافی چنین نگرشی از ادبیات از سده هجدهم، از زمان پیدایش زیبایی‌شناسی، به این سو پردازد. دو نگرش در سده هجدهم در شکل‌گیری برداشت نوین از ادبیات نقش داشته‌اند: از یک سو انگاشتن هنرمند-آفریننده به خدایی که جهانی خرد، منسجم و بی‌نیاز از جهان واقعی می‌آفریند، و از سوی دیگر، هدف آفرینش را تنها خلق زیبایی دانستن و نه بازنمایی، آموزش یا لذت. بدین ترتیب، اثر به خودبسندگی و تعالی، و آفریننده‌اش به آزادی دست یافت. زیبایی‌شناسی پدیدار شد تا به بررسی زیبایی اثر هنری یا همان هماهنگی عناصر سازنده‌اش پردازد.

تودوروف در دو بخش آخر نوشته‌اش کوتاه به کارکردهای ادبیات می‌پردازد. او با نام بردن از دو نمونه به پیوند میان ادبیات و زندگی اشاره می‌کند. به باور او، ادبیات به انسان‌ها کمک می‌کند تا جهان را بهتر بشناسند و بهتر زندگی کنند. ادبیات به یاری انسان‌ها می‌شتابد تا آنها را از بند مشکلات روحی و روانی رها کند، چه ادبیات تواناست تا انسان‌ها را از درون دگرگون سازد. کارکرد دیگر ادبیات، به‌سان فلسفه و علوم انسانی، واداشتن انسان به اندیشیدن و دست یافتن به شناخت است، شناختی که به توان‌گری درونی خوانندگانش می‌افزاید، چه هدف آن نه نیل به حقیقت بلکه رسیدن به عشق و

ارتباط انسانی با انسانی دیگر است. انسان به یاری ادبیات به دیدار دیگری می‌رود و شناخت و احساس او را تجربه می‌کند. از همین رو تودوروف در این نوشته به رویارویی دیرین ادبیات فضلا با ادبیات عوام باور ندارد و تنها تشویق همگان به خواندن آثار ادبی برای او ارزشمند است. شاید بتوان گفت که تودوروف در این نوشته به همان لذت متنی که بارت از آن سخن گفته بود روی می‌آورد.

تودوروف در این نوشته‌اش درون‌مایه بحران ادبیات را که هم‌زمان بسیاری از هم‌روزگاران‌ش در دهه نخستین سده بیست و یکم به آن پرداخته‌اند^۱ بررسی می‌کند. خاستگاه این انگاره همان تصور زوال فرهنگی است که می‌توان رد آن را در هر سده‌ای جست. همین بس که در نیمه دوم سده بیستم از ادبیات چیست؟ سارتر و گفتگوهایی که پیرامون «رمان نو» در سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴^۲ درگرفت سخن گفت. شاید شایستگی تودوروف این باشد که توانسته است در نوشته‌ای بسیار کوتاه به واکاوی ریشه بحران از سده هجدهم تا سده بیست و یکم بپردازد. با این حال باید یادآور شد که او از نقش مهمی که نوشته‌هایش در شناساندن و گسترش نگرش صورت‌گرا و ساختارگرا در فرانسه و در نتیجه پیدایش این بحران داشته‌اند چندان سخن به میان نمی‌آورد. بی‌گمان، نوشته‌های تودوروف نقش مهمی در شکل‌گیری این بحران داشته‌اند. افزون بر این، گویا او فراموش می‌کند که اندیشمندانی چون سیمون دو بوآر (← نجفی، ۱۳۸۹: ۱۶۸-۱۸۶) از برون‌رفتی که او امروزه برای بحران کنونی ادبیات پیشنهاد می‌دهد چندین دهه پیش از او سخن گفته بودند، آن هم درست در همان سال‌هایی که او و دیگران در فرانسه نگرشی صورت‌گرا و زبان‌شناختی به ادبیات داشته‌اند.

گرچه جایگاه تودوروف در شورای ملی آموزش می‌تواند گواه بر درستی گزاره‌هایش در باب ادبیات باشد، با این حال او در این جستار کوتاه بسیار بدبینانه به جایگاه ادبیات و آموزش آن در فرانسه نگریسته است و بسیاری از عوامل را نادیده گرفته است. پرسش بنیادین این است که آیا شمارگان بی‌شمار نوشته‌های ادبی، به‌ویژه رمان‌های پرفروش^۳، از میزان درستی داوری تودوروف درباره جایگاه ادبیات نمی‌کاهد؟ همچنین، می‌توان به ترجمه آثار نویسندگان فرانسوی به بسیاری از زبان‌ها هم اشاره کرد. بی‌گمان، برخلاف آنچه تودوروف می‌پندارد، حیات ادبی در فرانسه بسیار پویاست. همچنین، گرچه داوری‌های او در باب ادبیات کلی‌نگرانه است، ولی نادیده می‌گیرد که نمی‌توان برخی از اجزاء و ویژگی‌های تشکیل‌دهنده ادبیات را در پیوند با زمان و تاریخ قرار داد^۴. افزون بر این، تودوروف در

^۱ می‌توان از کتاب‌هایی چون *وداع با ادبیات* (۲۰۰۵)، *ادبیات به چه کار می‌آید؟* (۲۰۰۷)، *علیه سنت-پروست* (۲۰۰۹)، *چرا باید به بررسی ادبیات پرداخت؟* (۲۰۱۰) و *محیط‌شناسی موجز پژوهش‌های ادبی، چرا و چگونه باید ادبیات را بررسی کرد؟* (۲۰۱۱)، به ترتیب نوشته ویلیام مارکس، آنتوان گمپانیون، دومینیک منگنو، و تسان ژوو و ژان-ماری شیفر نام برد.

^۲ این باور بنیادین یکی از خاستگاه‌های شکل‌گیری داداتیسم و سورئالیسم در ابتدای سده بیستم بوده است.

^۳ مرحوم ابوالحسن نجفی در کتابی با نام *وظیفه ادبیات* بسیاری از این گفتگوها را تدوین کرده و به فارسی برگردانده است. برنار پنگو به سال ۱۹۶۳ در سخنرانی‌اش با نام «مسئولیت نویسنده»، هنگام سخن گفتن از توانایی‌هایی ادبیات از بیشتر کارکردهایی که تودوروف به آن اشاره می‌کند نام می‌برد (← نجفی، ۱۳۸۹: ۷۴-۷۶).

^۴ همین بس که به آثار نویسندگان پرفروشی چون مارک لوی، گیوم موسو، آمیلی نوتومب و اریک-مانوئل اشمیت اشاره کرد.

^۵ رد چنین اندیشه‌ای در نوشته‌های بارت آشکار است، چه به باور او، ادبیات افزون بر مشخصه‌های تاریخ‌مند، از گونه‌ای دال ادبی نازمان‌مند برخوردار است که در پیوند با تاریخ قرار نمی‌گیرد (← (Jouve, 1986: 28-48).

واکاوی‌هایش شرایط جامعه امروز را فراموش می‌کند. می‌توان به درستی گفت که تصویر در زندگی انسان امروزی نقش بسیار مهمی دارد و همچنین حضور پررنگ کتاب و نویسندگان در رسانه‌ها از قداست آن‌ها نسبت به سده‌های گذشته کاسته و بر پیش‌پا افتادگی‌شان افزوده است. کتاب در کنار دیگر فرآورده‌های فرهنگی جای گرفته است.

پرسش بنیادین دیگر این است که چه پیوندی میان این نوشته تودوروف و نوشته‌های او در باب ادبیات در بازه زمانی ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ می‌توان ایجاد کرد؟ آیا این کتاب نوشته‌های پیشین او را رد می‌کند؟ به نظر می‌رسد که تودوروف بیشتر کوشیده است تا نوعی تعادل میان رویکرد درون‌گرا و برون‌گرا به ادبیات داشته باشد تا اینکه بخواهد یکی از آنها بر دیگری برتری یابد. او که در کتاب *نگاره ادبیات و دیگر جستارها*^۱ (۱۹۸۷) از دو نگرش سرشت‌شناختی (بررسی ویژگی‌های گفتمان ادبی) و کارکردشناختی به ادبیات سخن گفته بود، در نوشته‌های پیشین نگرش نخست و این بار نگرش کارکردشناختی را در پیش گرفت. بی‌گمان، کتاب *نقد نقد* (۱۹۷۰) پایانی است برای نگرش سرشت‌شناختی او به ادبیات. بی‌گمان، پرسشی که پیش از نام بردن از کارکرد ادبیات پیش می‌آید این است که ادبیات چیست؟ بی‌گمان، پیش از هرگونه تلاشی برای تعیین کارکرد و جایگاه ادبیات، نخست می‌بایست تعریفی از ادبیات ارائه داد. بنابراین، به نظر می‌رسد دو نگرش چپ‌سنتی‌شناختی و کارکردشناختی به ادبیات، پیش از آن‌که در رویارویی قرار گیرند، به یکدیگر وابسته باشند.

References

منابع

- تودوروف تودوروف، تزوتان (۱۳۸۷). *مفهوم ادبیات و چند جستار دیگر*. کتابیون شهپرراد. تهران: قطره.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۹۴). *ادبیات در مخاطره*. محمدمهدی شجاعی. تهران: ماهی.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۹). *وظیفه ادبیات*. چاپ سوم، تهران: نیلوفر.
- Jouve, Vincent (1986). *La Littérature selon Barthes*, Paris: Minuit.
- Todorov, Tzvetan (1966). *Théorie de la littérature: textes des formalistes russes*, Paris: Seuil.
- Todorov, Tzvetan (1968). *Qu'est-ce que le structuralisme?*, 2. *Poétique*, Paris: Seuil.
- Todorov, Tzvetan (1970). *Critique de la critique*, Paris: Seuil.
- Todorov, Tzvetan (1987). *La Notion de la littérature et autres essais*, Paris: Seuil.
- Todorov, Tzvetan (2007). *La Littérature en péril*, collection Café Voltaire, Paris: Flammarion.

^۱ کتابیون شهپرراد این کتاب را در سال ۱۳۸۷ به فارسی برگردانده است.



Tzvetan Todorov and Literature Crisis

Hassan Zokhtareh¹

Assistant Professor of French Language and Literature Department,
Bu Ali Sina University, Hamedan, Iran.

(Received: 12 March 2018; Accepted: 15 April 2018)

In the first two decades of Twenty First Century, some French thinkers wrote their books about contemporary literature crisis and literary researches. One of them which is named *Literature in Peril* [Literature in danger] by Tzvetan Todorov, published by Flammarion 2007. The theme of the book is a concerning look towards investigating the application and position of literature from the eighteenth century onwards. This article first tries to introduce the book and to present a summary of its various parts, then to analyze the writer's judgment and claims along with his flaws.

Keywords: Todorov, Literature, Crisis, Literary Studies.

¹ E-mail: h.zokhtareh@basu.ac.ir